

دیدگاه عرفانی آیت الله خامنه‌ای (آدام الله ظلّه الوارف)

محمد فنائی اشکوری*

چکیده

آنچه در اندیشه عرفانی آیت الله خامنه‌ای می‌بینیم، نمونه‌ای است از عرفان شیعی که بسیاری از عالمان دین در طول تاریخ مبین و مدافع و عامل به آن بوده‌اند. این بینش عرفانی برگرفته از آموزه‌های قرآن و حدیث و سیره معصومان است و در نتیجه در نظر و عمل می‌کوشد در چارچوب آموزه‌های دینی و هماهنگ با آن باشد. اتکا و استناد به شریعت، تعهد به عقلانیت و اهتمام به عدالت و اصلاح اجتماعی همراه با سلوک فردی از صفات شاخص آن است. در این رویکرد عرفانی روح عرفان اسلامی حضوری پررنگ دارد؛ اما از تعالیم خاص صوفیانه و آداب و رسوم فرقه‌های صوفی ناشانی نیست. نوشتار حاضر که با استفاده از کتاب‌ها، سخنرانی‌ها و مشی عملی آیت الله خامنه‌ای از حیث محتوایی با روش اثباتی و توصیفی — تحلیلی تنظیم شده است، مشتمل بر چهار قسمت است: ۱. اصول اعتقادی در عرفان؛ ۲. سلوک عرفانی؛ ۳. بعد اجتماعی عرفان؛ ۴. خطوط کلی اندیشه عرفانی آیت الله خامنه‌ای.

واژگان کلیدی: عرفان شیعی، توحید، آیت الله خامنه‌ای، سلوک عرفانی، عبادت، عدالت.

۱. اصول اعتقادی در عرفان اسلامی با محوریت توحید

از آنجا که اسلام دارای دو بخش اعتقادی و عملی است، عرفان اسلامی نیز که بعد باطنی اسلام است، شامل این دو بخش است. اصول اعتقادی و عملی در عرفان همان اصول اعتقادی و عملی در آموزه‌های اسلامی است با تأکید بر بعد باطنی این آموزه‌ها. در اینجا به کلیاتی از این اصول اشاره می‌کنیم.

الف) توحید

اصل الاصول اسلام توحید است. همه آموزه‌های اسلام بر محور توحید و از لوازم و فروع آن‌اند. گوهر هستی‌شناسی اسلامی و قلب آن توحید است. بزرگ‌ترین شعار اسلام «لا اله الا الله» است. این کلمه طیبه مرکب از دو بخش نفی و اثبات است: نفی آلّه دروغین و اثبات الوهیت الله. بزرگ‌ترین امر خدا به رسولش این است که: «قل هو الله احد: بگو او الله یکتاست». رستگاری در گرو توحید است: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ص ۲۰۲). فقط اهل ایمان به توحید رستگارند: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (المؤمنون: ۱). البته ایمان لوازم عملی دارد که در ادامه آیات سوره المؤمنون ذکر شده است. قلعه ایمن خدا کلمه طیبه توحید است؛ چنان که در حدیث سلسله الذهب از قول الله تعالی آمده است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در دژ من است، پس هرکس در دژ من درآید، از عذابم در امان است» (ابن بابویه، ۱۳۸۹ق، ص ۲۵). بالاترین ذکر در سلوک معنوی ذکر لا اله الا الله است. دروازه ورود به اسلام، شهادت به یکتایی خداست: «اشهد أن لا اله الا الله».

هیچ اصل دیگری در عرض توحید نیست. سایر اصول نسبت به این اصل، فرع‌اند. اگر به آنها اصول دین گفته می‌شود، در قیاس با فروع عملی دین است نه در قیاس با توحید و در عرض آن. توحید ابعاد و مراتب گوناگون دارد. توحید ذاتی اعتقاد به یگانگی خداست.

توحید صفاتی اعتقاد به این است که خداوند اسما و صفات بسیار دارد؛ اما این صفات عین ذات حق و عین یکدیگرند. از جهت معنا آنها متفاوت و متکثرند؛ اما از جهت وجود عینی کثرت ندارند و به وجود واحد موجودند. توحید افعالی اعتقاد به این است که خداوند در آفرینش عالم شریکی ندارد. توحید عبادی به معنای آن است که تنها خداوند شایسته پرستش است؛ چنان‌که سالار شهیدان گفت: «لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین: معبودی غیر تو نیست ای فریادرس فریادجویان» (مقدم، ۱۴۲۶ق، ص ۳۶۷). در همه ابعاد توحید تأکید بر وحدت و یگانگی حق تعالی و نفی هر گونه کثرت و شرکت است. توحید یعنی «در همه منطبقه وجود، یک قدرت به نام خداست، یک مرکز قدرت، یک کانون دانش و حیات و نیرو، به نام خدا» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۲، ص ۱۴۹). توحید تنها یک اصل نظری نیست، بلکه اعتقاد به توحید زندگی ساز است. «اسلام دین توحید است و توحید یعنی رهایی انسان از عبودیت و اطاعت و تسلیم در برابر هر چیز و هر کس به جز خدا؛ یعنی گسستن بندهای سلطه نظام‌های بشری؛ یعنی شکستن طلسم ترس از قدرت‌های شیطانی و مادی؛ یعنی تکیه بر اقتدارات بی‌نهایتی که خداوند در نهاد انسان قرار داده و از او به‌کارگیری آنها را همچون فریضه‌ای تخلف‌ناپذیر، طلب کرده است... خلاصه یعنی خود را مرتبط و متصل به اقیانوس لایزال قدرت و حکمت الهی دیدن و به سمت هدف اعلی، با امید و بی‌تشویش شتافتن» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۶، ص ۳۷).

در عرفان اسلامی با حفظ این اعتقادات کوشش بر آن است که عارف از علم حصولی و ذهنی عبور کند و با علم شهودی به لایه‌های عمیق‌تری از توحید راه یابد. وحدت وجودی که در عرفان مطرح است، ناظر به بحث توحید است. وحدت وجود تفسیرهای گوناگونی دارد. بعضی از این تفسیرها باطل‌اند؛ برخی محل بحث و مناقشه‌اند و بعضی نیز درست و حق‌اند. وحدت وجود به معنای نفی هر گونه کثرت و انکار واقعیت ماسوی‌الله قطعاً باطل است و عرفای راستین اسلامی هرگز به چنین چیزی باور ندارند. بطلان این معنا بدیهی است و نیازی

به بحث ندارد. تفسیر دیگر وحدت وجود این است که حقیقت هستی و هستی حقیقی واحد است و ماسوی الله مظاهر و جلوه‌ها و شئون اویند. این تفسیر از وحدت وجود در میان صاحب نظران محل بحث و گفت و گو است. اما تفسیر سومی هم هست که علی‌الأصول نباید در صحت آن بین الاهیون اختلافی باشد. آن تفسیر این است که هستی حقیقی، مستقل و قائم بالذات و غنی مطلق الله است و ماسوی معلول او، مخلوق او، فعل او، کلام او، اثر او و آیه اویند. بنابراین می توان گفت هستی عبارت است از یک علت و معلول هایش، یک خالق و مخلوقاتش، یک فاعل و فعلش، یک متکلم و کلامش، یک واقعیت و آثار و آیاتش. این معنا از وحدت هستی ملازم با توحید است و هیچ موحدی نمی تواند آن را انکار کند. البته این معنا از توحید هم با عقل اثبات می شود، هم با کتاب و سنت و درک این معنا وابسته به سلوک عرفانی نیست؛ گرچه عارف می تواند این حقیقت را شهود کند و آنچه را که دیگران به علم حصولی می دانند، به نحو حضوری بیابد.

توحید صفاتی در عرفان این است که همه صفات کمال از آن خداوند است و آنچه از کمالات به مخلوقات نسبت می دهیم، جلوه‌های کمال الهی است. تنها حی حقیقی، تنها عالم حقیقی، تنها قادر حقیقی حق تعالی است. همه حیات‌ها، علم‌ها و قدرت‌ها هر جا که یافت شود و به هر موجودی نسبت داده شود، از آن خداست. از نظر موحد تنها خدا «الحی (زنده) است؛ همه مرده‌اند... بی جان‌ها که پیدا است، با جان‌ها هم مرده‌اند. با جانی که روزی نبوده و روز دیگری هم نخواهد بود... این چه جور زندگی است؟ زنده جاودان، زنده اصیل، زنده حقیقی، آن کسی است که حیات برای اوست و هدیه و عطیه و موهبت اوست به همه جانداران و او خداست» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۲، ص ۱۴۷).

توحید افعالی در عرفان این است که نه تنها خالق هستی فقط خداست و در خالقیت شریک ندارد، بلکه در عالم مؤثر مستقلی جز خدا نیست. «لا مؤثر فی الوجود الا الله». حتی فعلی که به ظاهر از مخلوقی صادر می شود، فعل خداست. «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ



فَقَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى: شما کافران را نکشتید، بلکه خدا آنان را کشت و چون تو تیر افکندی، این نه تو که خدا بود که تیر افکند» (انفال: ۱۷).

گر بپرانیم تیر آن نه ز ماست ما کمان و تیراندازش خداست

این سخن انکار نظام سببی و مسببی و تأثیر و تأثر بین موجودات عالم نیست؛ بلکه به این معناست که تأثیرگذاری موجودات پرتوی از تأثیرگذاری اوست و هیچ مخلوقی از خودش چیزی ندارد.

ما رمیت اذ رمیت از نسبتست نفی و اثباتست و هر دو مثبتست

آن تو افکندی چو بر دست تو بود تو نه افکندی که قوت حق نمود

توحید عبادی این است که نه تنها فقط خداوند شایسته ستایش و پرستش است، بلکه اساساً هر گونه پرستش و حمد و مدح در حقیقت به خدا برمی گردد؛ گرچه شخص حمدکننده از این حقیقت غافل باشد. توحید عبادی یعنی «الحمد لله». آن کس که به بت هم سجده می‌کند، در حقیقت مسجود او خداست، اما او به جهت ضعف بصیرت و جهل، جهت را گم کرده و در تشخیص مصداق مسجود خطا کرده است.

ب) نبوت و امامت

یکی از اصول دین و فروع توحید، نبوت است. در جهان بینی اسلامی خلقت جهان و انسان دارای هدف و غایتی حکیمانه است. «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ: آیا می‌پندارید که ما شما را بی‌هوده آفریده‌ایم و به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید» (مؤمنون: ۱۱۵). خداوند حکیم بر اساس حکمت بالغه‌اش عالم و آدم را به سمت غایت خلقت سوق می‌دهد که به آن هدایت می‌گوییم. هدایت الهی دو گونه است: هدایت تکوینی و هدایت تشریحی. هدایت تکوینی برای همه مخلوقات است و به این معناست که هر موجودی به گونه‌ای آفریده شده است که به طور ضروری به سمت غایتش پیش

می‌رود و این امر تخلف پذیر نیست. «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْفَهُ ثُمَّ هَدَى: پروردگار ما آن کسی است که همه موجودات عالم را آفریده و هدایت کرده است» (طه: ۵۰). اما هدایت تشریحی خاص موجودات عاقل و مختار است که مصداق قطعی آن انسان است. نبوت و رسالت، هدایت تشریحی الهی است. خداوند برای هدایت بندگان و نجات و رستگاری آنها پیامبران را همراه با کتاب‌های آسمانی فرستاده است. در هدایت تشریحی خداوند راه رسیدن به کمال را تعلیم می‌دهد؛ اما طی آن راه به اختیار روندگان وابسته است. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا: ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد یا ناسپاس» (انسان: ۳).

گرچه انسان موجودی عاقل است و می‌تواند بسیاری از مصالح و مفاسدش را درک کند و بر اساس شناخت‌های فطری، عقلی و تجربی خود زندگی خود را تا حدی اداره کند و همین طور برخی از اصول ارزش‌های اخلاقی و معنوی را درک می‌کند، اما قوای ادراکی آدمی برای شناخت همه آنچه در نیل او به رستگاری ابدی اثرگذار است، کافی نیست. شناخت ما از عوالم غیب، جهان آخرت و جزئیات باید و نبایدهای رفتاری به ویژه در حوزه عبادات بسیار اندک است. عقل انسان برای هدایت و رسیدن به سرمنزل سعادت بسنده نیست و خود عقل حکم می‌کند که به تنهایی برای هدایت انسان کافی نیست (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۲، ص ۲۴۷). از این رو برای شناخت راه رستگاری و کمال و سعادت ابدی ما به وحی نیازمندیم که از طریق پیامبران به ما می‌رسد. پیامبر از آن جهت که وحی الهی را دریافت می‌کند، «نبی» است و از آن حیث که مأمور ابلاغ به مردم است «رسول» است. یکی از مفاهیم مرتبط با نبوت، بعثت است. بعثت رستاخیز و برانگیختگی است. نخست این تحول و برانگیختگی در وجود خود پیامبر رخ می‌دهد و درون و روح و قلب او دچار انقلاب و تحول می‌شود؛ به طوری که وحی الهی را دریافت می‌کند. پس از آن پیامبر در افراد و جامعه خود تحول و رستاخیز ایجاد می‌کند. «اول در وجود خود پیغمبر،



بعثت، رستاخیز، انقلاب، تحول... به وجود می‌آید... بعد از آنی که در روح او، در باطن او قیامتی برپا شد... بعد از آنی که همه مایه‌های بسیار سرشار و دیعه نهاده از طرف خدا در نبی بیدار شد... بعد همین تحول، همین شور، همین انقلاب، همین رستاخیز، از این چشمه فیاض جوشان که روح و باطن نبی است، می‌ریزد به اجتماع... در جامعه تحول به وجود می‌آید» (همان، ص ۲۶۱).

رسالت پیامبران کمک به انسان‌ها برای رسیدن به رستگاری است. پیامبران از طریق تعلیم و تزکیه انسان‌ها را از عالم ظلمت به سوی عالم روشنایی هدایت می‌کنند: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ: اوست خدایی که از میان مردم اُمی پیامبری را برانگیخت که بر آنان آیات خدا را تلاوت می‌کند و آنها را پاک می‌سازد و کتاب و حکمت را به آنها می‌آموزد، همانان که پیش از این در گمراهی آشکار بودند» (جمعه: ۲). «تزکیه... یعنی پاک کردن و طاهرکردن و پیراسته کردن مردم؛ مثل طبیعی که به مریض خود فقط نمی‌گوید این کار را بکن و این کار را نکن، بلکه او را در محل مخصوصی قرار می‌دهد و آنچه را که او لازم دارد، به او می‌دهد و می‌خوراند و آنچه که برای او مضر است، از او باز می‌گیرد. پیامبر اکرم ﷺ چنین وضعیت و روشی را در ۲۳ سال نبوت دنبال می‌کردند» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۶، ص ۹۶). از این جهت است که پیامبر به تعبیر قرآن چراغ فروزان است. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا. وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا: ای پیامبر، ما تو را فرستادیم تا گواه و بشارت‌دهنده و اندازکننده باشی و خلق را به اذن خدا به سوی خدا دعوت کنی و چراغ فروزان عالمیان باشی» (احزاب: ۴۵-۴۶). مهم‌ترین کار انبیا تربیت نفوس است. از این جهت است که حضرت رسول ﷺ فلسفه بعثت را به کمال رساندن اخلاق کریمانه بیان می‌کند: «انما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۷، ص ۳۷۲). «انسان‌ها باید به اخلاق حسنه تخلق پیدا کنند که البته تخلق به اخلاق حسنه

هم موجب تعالی و تکامل معنوی و روحی و معرفت برتر است و آن از مراحل انسان کامل است» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۶، ص ۹۸). پیامبر افزون بر تعلیم و تربیت افراد، مسئول تأسیس جامعه توحیدی است که در آن به جهت حضور معنویت و حاکمیت عدالت زمینه برای نیل به کمال فراهم است (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۲، ص ۳۰۸-۳۱۳).

علت نیاز ما به دین نیز همین نکته است. برای دین جایگزینی نیست. هیچ پدیده دیگری همچون فلسفه، علم، هنر و محصولات آنها مانند صنایع، فنون، سیاست و مدیریت کارکرد دین را ندارند و نمی‌توانند رستگاری ابدی را برای انسان تأمین کنند. جز خالق انسان کسی نمی‌تواند مدعی رساندن انسان به سعادت باشد. خداوند است که انسان را از ظلمت به نور می‌رساند: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره: ۲۵۷). راه عرفان نیز جدا از راه دین نیست. بدون نور هدایت نبوت و دین، عرفان به سرانجام نمی‌رسد. شهود عرفانی اصیل تنها در چارچوب هدایت انبیا میسر است. عرفان راستین همان دین شناسی و دینداری برتر است نه رقیب و جایگزین دین. عرفانی که اتصال به وحی معتبر نداشته باشد و صرفاً مبتنی بر تجربه‌های انسانی باشد، انسان را به سر منزل مقصود نمی‌رساند، هرچند ممکن است به او در قرارگرفتن در مسیر هدایت کمک کند.

پیامبر که انسان کامل است، خلیفه خدا و ولی الله است. ولایت که به معنای قرب به خدا و سرپرستی خلق است، باطن نبوت است؛ از این رو هر پیامبری ولی الله است. نبوت با ظهور آخرین پیامبر و نزول آخرین کتاب آسمانی یعنی قرآن به کمال و تمامیت رسید. بشر برای رستگاری و سعادتش نیازی به دین و کتاب آسمانی دیگری ندارد؛ اما حضور خلیفه الهی و ولی الله در عالم ضروری است. پیامبر غیر از آوردن شریعت و دین، وظایف و نقش‌هایی دیگر نیز دارد. پیامبر مفسر و معلم دین است. پیامبر پیشوای معنوی و رهبر جامعه است. پیامبر حجت و ولی خدا و واسطه بین زمین و آسمان است. پیامبر انسان کامل، مثل اعلای انسانیت و اسوه برای همگان است. آنچه پس از ختم نبوت نیازی به آن

نیست، شریعت جدید است؛ اما حضور کسی که عهده دار نقش‌های یادشده پیامبر باشد، همواره ضروری است.

از دیدگاه شیعی امام‌چنین جایگاهی دارد. امام‌جانشین و خلیفه پیامبر است و همان وظایف پیامبر را بر عهده دارد، جز آوردن کتاب آسمانی و تأسیس شریعت؛ از این رو پس از پیامبر نیز خلیفه و ولی الهی در عالم هست و قوام عالم به حضور اوست. ائمه اسوه‌های کامل، مفسران دین و هادیان الی الله‌اند. رهبری و پیشوایی اجتماعی نیز حق آنهاست؛ منتها تحقق بالفعل این امر تابع وضعیت اجتماعی است. هنگامی که مردم به این تشخیص و معرفت برسند که امام و حجت خدا باید حاکمیت را بر عهده داشته باشد، امام رهبری اجتماعی را هم بر عهده می‌گیرد. امامت از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آغاز می‌شود و با امام دوازدهم پایان می‌یابد. به علل گوناگون از جمله فراهم نبودن شرایط اجتماعی برای رهبری امام دوازدهم، آن حجت خدا در غیبت به سر می‌برد. با فراهم شدن زمینه، امام ظهور خواهد کرد و جهان را از عدل و داد پر خواهد کرد و معرفت و معنویت را در جهان گسترش خواهد داد و زمینه را برای شکوفاشدن استعدادهای بشری و نیل به بیشترین کمال ممکن فراهم خواهد ساخت. ظهور امام تابع آمادگی انسان‌ها و رشد معرفت و معنویت بشر است. دوران انتظار عصر آماده شدن بشر برای پذیرش حاکمیت ولی الله است. ولی خدا قلب و مرکز هدایت امت است. ولایت داشتن به معنای ارتباط فکری و عملی و اطاعت و تبعیت از ولی و سرمشق‌گرفتن از اوست (همان، ص ۴۳۲-۴۳۳).

ولایت به معنای سرپرستی و حاکمیت اصالتاً حق انحصاری الله است. ولایت پیامبر و امام جلوه‌ای از ولایت‌الله و در طول آن است؛ چنان‌که ولایت امام در عصر غیبت به نیابت به عالم‌ترین و صالح‌ترین مؤمنان می‌رسد که از آن به ولایت فقیه تعبیر می‌شود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ: ولی شما تنها خدا و رسول و مؤمنانی خواهند بود که نماز به پا داشته و به فقرا در

حال رکوع زکات می دهند» (مانده: ۵۵). به تصریح مفسران بخش پایانی آیه اشاره به علی بن ابی طالب علیه السلام است که امام اول است. قاعده کلی آن است که آن کس که در ایمان برترین است و در عبادت و انفاق مقدم بر دیگران است، او ولی پس از پیامبر است (همان، ص ۴۵۹-۴۶۴). باید افزود هنگامی که ولایت به مؤمنان نسبت داده می شود و گفته می شود که مؤمنان اولیای یکدیگرند، به معنای پیوستگی و هم جبهه بودن آنها به منزله پیکری واحد است (همان، ص ۴۱۳).

ج) معاد و قیامت

معاد بازگشت همه به سوی خداست. معاد نیز دو نوع است: عام و خاص. معاد عام بازگشت همه موجودات به سوی خداست که اصل و غایت هر چیز است: «وَالِی اللّٰهُ الْمَصِیْرُ» (آل عمران: ۲۸) و «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶). کثرت عالم از وحدت حق نشئت گرفته و به آن باز می گردد. معاد یا قیامت به معنای خاص، حشر انسان ها پس از مرگ است. در قیامت انسان به منزلگاه نهایی خود می رسد و نتیجه و ثمره نهایی زندگی خود را می یابد و نتیجه باورها، نیت و اعمال خود را می بیند. البته آثار آنچه انسان کسب کرده است، در وجود خود او تجسم و نمود می یابد؛ بلکه اعمال و احوال ما نحوه وجود و شخصیت ما را می سازند. پاداش هر انسانی کمال وجودی است که کسب کرده و کیفر هر کسی نقص و تنزلی است که در وجودش ایجاد کرده است.

قیامت ظهور عدالت کبری و به پایان رسیدن دوران ستم است. هر کسی در جایگاهی که شایسته آن است، قرار می گیرد. اهل طاعت و بندگی در نعیم متنعم می شوند و اهل عصیان و طغیان به سزای اعمال خود می رسند و هر کس هرچه کشته است، می درود. مجرمان از هر دادگاهی فرار کنند، از دادگاه الهی نمی توانند بگریزند: «وَقَفُّوْهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُوْلُوْنَ: نگاهشان دارید که آنها مسئول اند. جنایتکاران از انتقام الهی گریزی ندارند: «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِیْنَ مُتَّقِمُوْنَ:



البته ما از بدکاران انتقام خواهیم کشید» (صافات: ۲۴). کسانی که حقوق دیگران را پایمال کرده‌اند، اموال ضعیفان را خورده‌اند، آدم‌خوارانی که با غیبت و تهمت آبروی دیگران را برده‌اند، آن روز می‌یابند که چگونه خود را نگون بخت کرده‌اند. کسانی که به خدا ایمان ندارند و حق عبودیت را ادا نمی‌کنند و کسانی که وظیفه خود در قبال خلق را به جای نمی‌آورند، افراد خودخواه و خودمحوری که جز به خود و لذات حیوانی و منافع مادی خود نمی‌اندیشند و از خدا و خلق غافل‌اند، آن روز می‌فهمند که دچار چه زیان جبران‌ناپذیری شده‌اند. آن روز به فرشتگان عذاب خطاب می‌شود: «خُذُوهُ فَعَلُوهُ. ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ. ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ. إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ. وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ: او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید، سپس او را در دوزخ افکنید، آن گاه او را به زنجیری که هفتاد ذرع است ببندید، چراکه او هرگز به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد و مردم را بر اطعام مستمندان تشویق نمی‌کرد» (حاقه: ۳۰-۳۴).

تنها اهل ایمان و عمل صالح نجات خواهند یافت. آنان کسانی‌اند که حق بندگی و بندگان را ادا می‌کنند: «وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ». اینان کسانی‌اند که خداوند به آنان بشارت بهشت داده است. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ: آنان که گفتند پروردگار ما خدای یکتاست و بر این ایمان پایدار ماندند فرشتگان رحمت بر آنها نازل می‌شوند و به آنها بشارت می‌دهند که دیگر هیچ ترسی و اندوهی نداشته باشید و شما را به همان بهشتی که وعده دادند بشارت باد» (فصلت: ۳۰). نجات‌یافتگان و رستگاران از اهل ایمان درجات دارند. نیک‌بخت‌ترین آنان کسانی‌اند که دعوت‌نامه خاص الهی را با خطاب ارجعی دریافت می‌کنند و بشارت ورود در جنت رضوان به آنها داده می‌شود: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ. ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً. فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي. وَأَدْخُلِي جَنَّتِي» (فجر: ۲۷-۳۰).

۲. سلوک عرفانی

بین عقیده و عمل در اسلام جدایی نیست؛ چنان که در قرآن کریم ایمان و عمل صالح به همراه هم ذکر می‌شوند. ایمان صرف اعتقاد نیست؛ بلکه تعهد آفرین است و همچون سرچشمه‌ای فیاض عمل می‌زاید. اساساً تنها ایمانی که با عمل و مسئولیت و تکلیف و تعهد همراه باشد ارزش دارد (همان، ص ۷۸). همان طور که محور عقیده اسلامی توحید است، محور عمل دینی نیز توحید است. توحید تنها تصدیقی در ذهن و عقیده‌ای در دل نیست، بلکه گران‌بار از استلزامات عملی فردی و اجتماعی است. توحید مستلزم نفی حاکمیت غیر خدا، نفی پرستش غیر خدا و لزوم زندگی بر پایه اراده تشریعی الله است (آیت الله خامنه‌ای، ۱۳۵۷، ۵۱-۸۲). نبوت و ولایت و امامت نیز همچنان که که بار عقیدتی دارند، استلزامات عملی هم دارند. معرفت الله، محبت به الله، بندگی الله، یاد الله، قرب به الله، کسب رضای الله و در نهایت لقاء الله عناصر و مفاهیم اصلی توحیدی در سلوک عرفانی اند. خودشناسی، خودسازی، عبادت و خدمت وظایفی است که مسافر الی الله باید به آن اهتمام ورزد.

در راه سلوک قبل از هر چیز توجه و آگاهی است که گاه به آن یقظه یا بیداری می‌گویند. این بیداری از طریق خودشناسی است. خودشناسی در اینجا به معنای توجه به درون خود و مطالعه و تفکر در حال باطنی خویش است. با این درون‌نگری انسان تا حدی خود را می‌شناسد و از حال و وضعیت معنوی خود آگاه می‌شود. با درون‌نگری انسان به کاستی‌ها و ضعف‌های نفسش پی می‌برد و راه غلبه بر آنها را می‌یابد. خودشناسی هم کلید معرفت است، هم کلید تربیت و خودسازی. به این جهت است که در قرآن کریم و روایات به خودشناسی سفارش شده است و استادان سلوک بر ضرورت خودشناسی اصرار دارند: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (ذاریات: ۲۱). در حدیث معروف آمده است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» هر کس خود را بشناسد، قطعاً خدایش را خواهد شناخت» (آمدی، ۱۴۲۶ق،

ص ۵۸۸). سالک با خودشناسی و مراقبت از نفس و مواظبت از قلب، گفتار و رفتارش را تحت مهار خود می‌آورد. «انسان‌سازی در مرتبه اول، تعمیر دل و آبادکردن جان است» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۶، ص ۱۸). امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «يُنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّمًا عَلَى نَفْسِهِ، مُرَاقِبًا قَلْبَهُ، حَافِظًا لِسَانَهُ: شایسته است انسان بر خویشتن مسلط و همیشه مراقب قلب خود و نگاهدار زبان خویش باشد» (آمدی، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۱۱۲). قلب مؤمن جایگاه خداوند است: «قلب المؤمن عرش الرحمن» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۷، ص ۲۵، باب ۴۳). به تعبیر امام صادق علیه السلام بیگانه را به آنجا نباید راه داد: «القلب حرم الله فلا تسكن في حرم الله غير الله» (همان).

«در اسلام نقطه اصلی و محوری برای اصلاح عالم، اصلاح نفس انسانی است. همه چیز از اینجا شروع می‌شود. قرآن به آن نسلی که می‌خواست با دست قدرتمند خود، تاریخ را ورق بزند، فرمود: «فُوا أَنْفُسَكُمْ» (تحریم: ۶) و «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» (مانده: ۱۰۵). خودتان را مراقبت کنید، به خودتان بپردازید و نفس خودتان را اصلاح و تزکیه کنید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَگَّاهَا» (شمس: ۱۰). «اگر جامعه اسلامی صدر اول اسلام، از تزکیه انسان‌ها شروع نشده بود و در آن به اندازه لازم، آدم‌های مصفّاً و خالص و بی‌غش وجود نداشتند، اسلام پا نمی‌گرفت، گسترش پیدا نمی‌کرد، بر مذاهب مشرکانه عالم پیروز نمی‌شد و تاریخ در خط اسلام به حرکت نمی‌افتاد» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۶، ص ۱۳۲).

مهم‌ترین مانع و حاجب بین بنده و خدا خود بنده است: «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز». خودشناسی راهی است برای کنارزدن این حجاب. هنگامی که این حجاب کنار می‌رود، عبد خود را در محضر حق می‌بیند؛ از این رو راه به سوی پروردگار دور نیست؛ چنان‌که امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی می‌گوید: «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ وَ أَنْكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْتَجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ: کسی که به سوی تو کوچ می‌کند، راهش به درگاهت نزدیک است و به یقین تو از خلق خود پوشیده نیستی؛ آنچه

میان تو و آنها حاجب می شود، اعمال آنهاست». او دور نیست، با همه چیز است: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (حدید: ۵۷). پس اگر دیده حق بین داشته باشیم، او را با همه چیز خواهیم دید؛ چنان که علی علیه السلام چنین می دید: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ، وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ وَ فِيهِ» (فیض کاشانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۵۴۹).

آنچه مانع رؤیت ماست، پوشیده بودن خدا نیست، بلکه مانع رؤیت در خود ماست؛ چنان که امام کاظم علیه السلام فرمود: «لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ اخْتِجَابٍ بغير حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَ اسْتَتَرَ بغير سِتْرٍ مَسْتُوْرٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: میان او و خلقش حاجبی جز خود خلق نیست. او بدون حاجبی از ما پنهان است و بدون پوششی از ما پوشیده است. هیچ معبودی جز او نیست» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۲۷، حدیث ۲۷). حجاب بین ما و خدا خودِ دروغین ماست که بزرگ ترین مانع ما برای اتصال به حق است؛ چنان که در حدیث آمده است که بزرگ ترین دشمن آدمی، نفس اوست: «اعدي عدوك نفسك التي بين جنبيك» (همان، ج ۶۷، ص ۳۶).

از راه معرفت نفس توجه به خدا پیدا می شود که قلب عرفان و معنویت است. هرچه این توجه عمیق تر و فراگیرتر باشد، سیر عبد به سوی کمال سریع تر می شود. با توجه به خدا و یاد مدام حق عبد می کوشد تمام احوال و افعالش بر محور حب به خدا و خوف از او باشد. در این حال عبد از خطاها، کوتاهی ها و غفلت هایش توبه می کند. توبه پیشمانی از خطاها و لغزش ها و تصمیم بر ترک آنهاست. توبه حقیقی گناهان گذشته را محو می کند و عبد را برای دوری از معصیت و انجام طاعت ترغیب می کند. توجه قلبی به عظمت و کبریا و جمال و جلال خداوند مبدأ تحول درونی عبد می شود. این توجه موجب می شود عبد در قبال نعمت های حق از او شاکر باشد و در قبال سختی ها و مصائب صبر پیشه کند؛ در امورش به او توکل کند؛ تسلیم امر او باشد و به قضای او راضی گردد.

یکی از اموری که می تواند در سرعت سیر عبد به سوی حق بسیار مؤثر باشد، شناخت

اولیای خدا، خاصه رسول خاتم^ﷺ و اهل بیت طاهرینش، محبت به آنها، تأسی به آنها و توسل جستن به آنهاست. «اساساً مادامی که ایمان، با محبت و عشق عمیق و رنگ و بوی پیوند عاطفی همراه نباشد، کارایی لازم را ندارد. محبت است که در مقام عمل و تحرک - آن هم در حد بالا - به ایمان کارایی می‌بخشد... اوج این محبت، در مسئله کربلا و عاشورا و حفظ یادگارهای گران‌بهای فداکاری مردان خدا در آن روز است که برای تاریخ و فرهنگ تشیع، به یادگار گذاشته شده است» (آیت‌الله خاмене‌ای، ۱۳۸۶، ص ۱۱).

خداوند ما را به حرکت در صراط مستقیم امر می‌کند و از رفتن به راه‌های پراکنده که به گمراهی می‌انجامد، باز می‌دارد: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» و این است راه راست من، از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر که موجب گمراه شدن شما از راه اوست پیروی نکنید. این است سفارش خدا به شما، شاید پرهیزکار شوید» (انعام: ۱۵۲). صراط مستقیمی که ما را به خداوند می‌رساند، پیامبر و آل اویند. حضرت رسول^ﷺ در روز غدیر فرمود: «معاشر الناس أنا صراط الله المستقیم الذی أمرکم باتباعه ثم علی من بعدی ثم ولدی من صلبه أئمة یهدون بالحق و به یعدلون: ای مردم من صراط مستقیم الله هستم که خداوند شما را به پیروی از آن امر کرده است، پس از من علی و سپس فرزندانم از نسل او پیشوایانی هستند که به حق هدایت و بر اساس آن حکم می‌کنند» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۷، ص ۲۱۲).

بی شک بارزترین جلوه عبودیت عبادت است. عبادت دو قسم است: عبادت تکوینی و عام و عبادت تشریحی یا اختیاری و خاص. عبادت تکوینی همراه با وجود هر موجود مخلوقی است. هر مخلوقی خدا را می‌پرستد و به تعبیر قرآن تسبیح خدا می‌گوید: *يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ* (جمعه: ۱). اینکه آیا این عبادت آگاهانه است یا غیر آگاهانه، با زبان است یا با غیر زبان، محل بحث است. اما نوع دیگر عبادت آگاهانه و اختیاری است که وظیفه انسان است. عقل و شرع انسان را به

این عبادت دعوت می‌کند. چون اختیاری است، برخی خدا را عبادت می‌کنند و برخی از عبادت او سر می‌پيچند. این عبادتی است که خداوند بندگان را به آن امر کرده است. امر به نماز، روزه و حج امر به عبادت است: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى: نام پروردگار والای خود را به پاکی ستایش کن» (اعلی: ۱) و نیز «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي: منم خدای یکتا که هیچ خدایی جز من نیست، پس مرا بپرست و نماز را برای یاد من به یادار» (طه: ۲۰). عبادت آگاهانه و اختیاری راه کمال و سعادت انسان و هدف آفرینش است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: جن و انس را نیافریدم مگر برای عبادت» (ذاریات: ۵۶).

در پرتو ارتباط با خدا انسان حیات روحی و معنوی پیدا می‌کند و با غفلت از خدا انسان فاقد حیات روحی و معنوی می‌شود. «حیات قلبی و روحی و معنوی انسان جز در ارتباط با خدا معنا ندارد. به مجرد اینکه از خدا غفلت کردید، این قلب زندگی خود را از دست خواهد داد و روح میرا خواهد شد. اگر ذکر و توجه باز به سراغش آمد، دوباره به حال خواهد آمد، و الاً خواهد مرد» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۶، ص ۴۳).

عبادت تکوینی عام یک قسم است و تنوع ندارد؛ چنان که در قبال آن شرک و کفر قرار ندارد؛ اما انسان‌ها از جهت عبادت اختیاری چهار دسته‌اند: دسته‌ای خدا را عبادت می‌کنند؛ جمعی غیر خدا را عبادت می‌کنند که بت پرستی است؛ گروهی هم خدا و هم غیر خدا را می‌پرستند که مشرک‌اند و بالاخره جماعتی نه خدا و نه غیر خدا را می‌پرستند که اینان ملحدان‌اند. چون سخن در عبادت آگاهانه و اختیاری است، شق چهارم وجود دارد، گرچه همین دسته ناآگاهانه از هوای نفس و شیطان تبعیت می‌کنند و در حقیقت آن را می‌پرستند؛ چنان که در قرآن کریم می‌فرماید: «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ: آیا دیدی کسی را که خدای خود را هوای خود قرار داده است» (فرقان: ۴۳).

کسانی که خدا را می‌پرستند نیز برحسب نوع پرستش مراتب دارند؛ به عبارت دیگر



عبادت مراتب دارد: عبادت خوفی یا زاهدانه؛ عبادت طمعی یا تاجرانه و عبادت حبی یا عاشقانه. عبادت عارف عبادت عاشقانه است. انگیزه عبادت عارف، ترس و طمع نیست، بلکه عشق است که برخاسته از معرفت است. چون چنین است، عارف از عبادتش لذت می‌برد و از اینجاست که به مناجات با معبود محبوب عشق می‌ورزد و از یاد او و ذکر نامش به شغف می‌آید. عبادت عاشقانه چون از هر انگیزه دیگری خالی است، همراه با اخلاص و حضور قلب است. هرچه این محبت بیشتر باشد، حضور قلب و اخلاص شدیدتر است. این عبادت فقط لله است نه للجنة و نه برای هیچ چیز دیگر. این عبادت ابراهیمی است: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: بگو قطعاً نماز من و عبادات من و زندگی و مرگ من از آن خداوند، پروردگار عالمیان است» (انعام: ۱۶۲). اصولاً بندگی این است که عبد همه کارهایش را برای قرب به حق انجام دهد. «مسلمان زیستن یعنی تمام امکانات... قدرت‌ها و استعدادهای یک انسان، در بست در اختیار خدا بودن؛ همه چیزشان، مالشان در اختیار خدا، جانشان در اختیار خدا، فعالیت و حرکت روزانه شان در اختیار خدا، خوابشان در اختیار خدا، اندیشه و فکرشان در اختیار خدا» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۲، ص ۴۹۸).

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق

چار تکبیر زدم بکسره بر هر چه که هست

آنچه به هر عمل صالحی از جمله عبادت ارزش معنوی می‌دهد، اخلاص است. هرچه اخلاص عبد بیشتر باشد، عبادت او ارزشمندتر است. «اخلاص یعنی اینکه انسان، کار را برای خدا و به عشق انجام وظیفه، انجام دهد. انسان برای هوای نفس، برای رسیدن به مال، به ثروت، به مقام، نام نیک، قضاوت تاریخ، برای انگیزه‌های نفسانی، برای اشباع صفت پلید حسد، طمع، حرص، زیاده‌طلبی و افزون‌طلبی کار نکند. کار را برای خدا و محض انجام وظیفه بکند. این، معنای اخلاص است. چنین کاری پیش می‌رود. این گونه کاری مثل



تطهیر می‌کند و معراج انسان به ملکوت می‌شود. «نماز اولین قدم سلوک الی الله است، ولی ظرفیت این عامل الهی به اندازه‌ای است که در اوج کمال بشری نیز می‌تواند بال پرواز انسان عرشی شود، تا آنجا که برترین انسان تاریخ، یعنی پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: «نماز نور چشم من است» و در هنگام فرارسیدن وقت نماز از مؤذن خود می‌خواهد که با سردادن بانگ اذان جان او را کامیاب و سرشار از راحت و امنیت سازد. شاید بتوان گفت که هیچ عامل عبادی دیگری این گونه در همه مراحل تکامل معنوی انسان برای او کارگشا و نیروبخش و پیش‌برنده نیست» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۶، ص ۱۵۷).

عبادت در اسلام عبادت راهبانه نیست که با فعالیت و خدمات اجتماعی بیگانه باشد. عبادت با همه ارزشی که دارد، یک رکن از ارکان عمل معنوی است؛ رکن دیگر کار و خدمت به مردم است. امیرالمؤمنین که زاهدترین بندگان خدا پس از پیامبر بود، در کار و خدمت نیز سرآمد دیگران بود. «با دست خود چاه و قنات حفر کرد و آن‌گاه که آب به ضخامت گردن شتر فوران نمود، از چاه بیرون آمد. با همان لباس کار گل‌آلود، کنار چاه نشست و بر کاغذ نوشت که "این آب را برای فقرا وقف کردم و صدقه قرار دادم"» (همان، ص ۴۴).

یکی از مفاهیم کلیدی در سلوک عرفانی تقواست. تقوا مراقبت دائم شخص از نیت و اعمال خود است. خداوند در قرآن کریم قاطعانه امر به تقوا می‌کند: «اتَّقُوا اللَّهَ» (بقره: ۲۷۸). «تقوا هم معنایش این است که به طور دائم مراقب حرکات و اعمال و رفتار و گفتار خودتان باشید و خود را رها نکنید. این مراقبت، خیلی برکات دارد. همین مراقبت است که انسان را در صراط مستقیم الهی حفظ می‌کند. بر اثر تقواست که همه چیز به دست می‌آید» (همان، ص ۱۰۹).

از آثار توحید و بندگی، توکل به خداوند است. «ما باید به خدا اتکا و اتکال کنیم و این، جز بندگی و تسلیم در مقابل خدا چیزی نیست. اتکای به خدا و اعتماد به وعده‌ی الهی، از هر کسی بر نمی‌آید. تنها کسانی می‌توانند به خدا اتکا کنند که خدا در دل و یاد آنها باشد.

اگر خدا در یاد انسان نباشد و فضایی جان او را پر نکنند، به خدا هم اعتماد نخواهد کرد و در میدان‌های خطر نخواهد توانست با اعتماد به خدا حضور پیدا کند. قرآن راه را به ما نشان داده است. خوف از خدا و داشتن تقوای الهی و بندگی و تسلیم و خضوع در مقابل پروردگار، راه فلاح و رستگاری در دنیا و عقباست» (همان، ص ۱۲۳). توکل حرکت کردن و عمل کردن با اتکا به خداوند است، نه دست از عمل کشیدن و کار را به خدا سپردن؛ از این رو توکل نه تنها منافی با عمل نیست، بلکه عامل برانگیزاننده و عامل تحرک است. برای انسان متوکل راه بن بست و وجود ندارد. در کنار توکل، عنصر ضروری دیگر برای موفقیت صبر است (آیت الله خامنه‌ای، ۱۳۹۲، ص ۵۳-۵۵)؛ چنان‌که خداوند حبیبش رسول خدا را به صبر جمیل امر می‌کند: «فاصبر اصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا» (معارج: ۵).

۳. بعد اجتماعی عرفان

انسان موجود تنها و منززل از جامعه و دیگر افراد نیست. آدمی موجودی اجتماعی است و سرنوشتش تا حد زیادی به جامعه وابسته است. بر دیگران اثر می‌گذارد و از دیگران اثر می‌پذیرد. توجه به کمال فردی و تعالی معنوی فرد نباید ما را از بعد اجتماعی انسان غافل کند. حضور اجتماعی تنها برای خدمت به دیگران نیست، بلکه افزون بر آن، کمال فرد وابسته به روابط اجتماعی است. همان‌طور که حیات مادی انسان وابسته به جامعه است، حیات معنوی انسان نیز وابستگی زیادی به دیگر افراد و جامعه دارد. البته از جهت نظری و فرض ذهنی مانعی نیست که انسانی را تنها فرض کنیم که در غاری زندگی کند و دائم به ذکر و عبادت مشغول باشد و بتواند تعالی معنوی داشته باشد، اما این فقط فرضی ذهنی است؛ اما در واقعیت و عمل رشد و کمال ما وابسته به تعاملی است که با دیگران داریم. بسیاری از واجبات دینی تنها در فرض وجود افراد دیگر و جامعه امکان تحقق دارد؛ چنان‌که بسیاری از گناهان نیز همین‌گونه است. بسیاری از کمالات هست که با کمک

دیگران برای انسان حاصل می‌شود. از این رو روابط اجتماعی در اسلام بسیار اهمیت دارد و آموزه‌ها و احکام اجتماعی اسلام بخش قابل توجهی از تعالیم اسلامی است. سلوک معنوی در عرفان اسلامی نیز دو بخش فردی و اجتماعی دارد. آن بخش از فقه که به معاملات معروف است، به طور عمده ناظر به روابط اجتماعی است. اخلاقیات و عبادات هم جنبه فردی و هم جنبه اجتماعی دارند. همه اینها در سلوک عرفانی مد نظرند. عبد خدا هم در قبال افراد مسئولیت دارد، هم در قبال جامعه خود و هم نسبت به بشر به طور کلی. خدمت کردن، انصاف ورزیدن، ظلم نکردن، با ستم مبارزه کردن، برای استقرار عدالت و صلح و رفاه و آرامش و آسایش بشری مجاهده کردن وظیفه هر مسلمان به ویژه کسانی است که گام در وادی سلوک معنوی می‌گذارند.

انبیا و اولیا به ویژه رسول خاتم صلی الله علیه و آله و اوصیایش علیهم السلام اهتمام شگرفی به وظایف اجتماعی داشتند. آنها برای تأسیس نظام اجتماعی و جامعه عادلانه و معنوی مجاهدت‌های بسیاری کردند و رنج‌های فراوانی کشیدند. آنها فقط مرشدان معنوی به مفهوم راهبانان آن نبودند، بلکه امام و پیشوای جامعه بودند. یکی از اهداف بعثت انبیا برقراری عدل و قسط است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ: ما پیامبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم قسط [عدالت] را برپادارند» (حدید: ۲۵). «قسط یعنی استقرار عدالت اجتماعی ... تشکیل یک جامعه همراه با عدالت و قسط یک کار سیاسی است ... این هدف انبیاست، نه فقط پیغمبر ما» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۸، ص ۳۴). امام صادق علیه السلام فرمود: «أبها الناس، إن رسول الله كان الإمام» (کلینی، ۱۳۶۲، کتاب الحج، باب الوقوف بعرفة و حد المواقف، حدیث ۱). رسول خدا پیشوا بود در همه امور، از جمله امور سیاسی. «امامت یعنی همان اوج معنای مطلوب اداره جامعه، در مقابل انواع و اقسام مدیریت‌های جامعه که از ضعف‌های انسانی، از نخوت و فزون‌طلبی انسانی سرچشمه می‌گیرد» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۸، ص ۷۱). «واژه

امامت که در اصل به معنای مطلق پیشوایی است، در فرهنگ اسلامی بیشتر بر مصداق خاصی از آن اطلاق می‌گردد و آن پیشوایی و رهبری در شئون اجتماعی است، چه فکری و چه سیاسی» (همان، ص ۷۲).

ائمه اطهار که در عبادت و بندگی و خودسازی سرمشق بودند، در اهتمام به امور اجتماعی و تشکیل حکومت حق و عدل نیز مجاهده می‌کردند. «ائمه معصوم همه‌شان به مجرد اینکه بار امانت امامت را تحویل می‌گرفتند، یکی از کارهایی که شروع می‌کردند، یک مبارزه سیاسی بود، یک تلاش بود برای گرفتن حکومت ... تمام بحث ائمه با مخالفینشان و بحث اصحاب ائمه در مبارزاتشان همین مسئله حکومت و حاکمیت و ولایت مطلقه و عامه بر مسلمین و قدرت سیاسی بود؛ بر سر مقامات معنوی آنها با ائمه دعوایی نداشتند» (همان، ص ۲۵-۲۶). رسول خدا ﷺ موفق شد در دوران حیاتش جامعه معنوی مطلوبی را تحقق بخشد؛ اما با وفاتش جامعه نبوی از مسیر اصلی خود منحرف شد. علیؑ نیز حدود پنج سالی زمام امر جامعه اسلامی را بر عهده گرفت و کوشید آن را در مسیر جامعه نبوی قرار دهد و به رغم دشمنی‌ها و مزاحمت‌ها و توطئه‌ها تا حد مطلوبی به این امر توفیق یافت؛ اما سرانجام با شهادتش در محراب عبادت عهد این دولت پایان یافت. پس از امیرالمؤمنین دیگر ائمه کوشیدند این سنت را احیا کنند و حکومت الهی را برپا نمایند؛ اما پیروان شیطان و کفر و نفاق در برابر آنها ایستادند و با انواع فشارها و محدودیت‌ها مانع تحقق این آرمان مقدس شدند. تا اینکه دور امامت به امام دوازدهم رسید که در آن مرحله به جهت فقدان شرایط اجتماعی تقدیر الهی بر این شد که امام دوازدهم در پشت پرده غیبت بماند تا آن‌گاه که با فراهم شدن زمینه به اذن الهی ظهور کند و حکومت عدل مهدوی را در زمین استقرار بخشد.

برخی از شاخص‌های جامعه‌ای که رسول‌الله ایجاد کرد و شکل نهایی آن در عصر آخرالزمان به دست آخرین حجت الهی تحقق خواهد یافت، چنین است:



شاخص اول، ایمان و معنویت؛ افراد این جامعه از ایمان و معنویت نیرومندی برخوردارند. شاخص دوم، قسط و عدل؛ جامعه نبوی و مهدوی جامعه‌ای است بر پایه عدالت و قسط. شاخص سوم، علم و معرفت؛ بنیان این نظام بر شناخت و آگاهی مردم مبتنی است و مردم بر اساس معرفت و بصیرت عمل می‌کنند.

شاخص چهارم، صفا و اخوت؛ در این نظام روابط انسانی بر اساس برادری و همدلی است و انگیزه کارها صمیمیت و اخوت است، نه سودجویی خودخواهانه. شاخص پنجم، صلاح اخلاقی و رفتاری؛ این نظام در جهت تزکیه اخلاقی مردم و پیراستن آنها از مفسد و رذایل اخلاقی است.

شاخص ششم، اقتدار و عزت؛ نظام نبوی عزیز و مقتدر و مستقل است و مرعوب و دنباله‌رو دیگران نیست.

شاخص هفتم، کار و حرکت و پیشرفت دائمی؛ در نظام نبوی ایستایی جایی ندارد؛ افراد با کار و فعالیت پر نشاط جامعه را به سمت اهداف متعالی آن پیش می‌برند (همان، ص ۳۶-۳۷). برخی از ویژگی‌های جامعه مهدوی چنین است: نخست، نابود شدن ریشه‌های ظلم و طغیان؛ دوم، بالارفتن سطح اندیشه انسان، هم در معارف اسلامی و هم در علوم دیگر؛ سوم، شکوفاشدن استعدادهای بشر و استخراج حداکثری نیروهای طبیعت؛ چهارم محوریت یافتن فضیلت و اخلاق و حاکمیت شایسته‌سالاری (همان، ص ۳۹۶).

حاصل این ویژگی‌ها شکل‌گیری حیات طیبه است. در حیات طیبه همه نیازهای مادی و معنوی انسان به بهترین صورت تأمین می‌شود. «حیات طیبه یعنی دنیا و آخرت را با هم داشتن. حیات طیبه یعنی ماده و معنا را با هم داشتن. حیات طیبه یعنی آن ملتی که تلاش می‌کند، سازندگی می‌کند، صنعت و بازرگانی و کشاورزی را به اوج می‌رساند، قدرت علمی و تکنیکی پیدا می‌کند، پیشرفت‌های گوناگون در همه جهت به دست می‌آورد؛ اما در همه این حالات، دل او هم با خداست و روز به روز هم با خدا آشناتر می‌شود. این، هدف نظام

اسلامی است» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۶، ص ۳۹). در حیات طیبه استعدادهای انسان شکوفا می‌شود و انسان به کمال مطلوبش نایل می‌شود. «وقتی از حیات و نظام اسلامی صحبت می‌کنیم، منظور ما نظام و حیات طیبه‌ای است که همه خیرات مورد علاقه انسان در آن وجود دارد؛ هم رفاه مادی و امنیت اجتماعی و روحی تأمین می‌شود و هم صفای معنوی و دانش و بینش و تحقیق و تعبد و خلوص و توجه به خدا مشاهده می‌گردد» (همان، ص ۴۱). در چنین جامعه‌ای سلامت، اعتدال، آسایش و آرامش حاکم است. «محیط اسلامی، محیط رحمت، اعتدال، حاکمیت معنویّت و تقواست که خود معنویّت و تقوا یعنی آغوش بازی برای همه عواطف انسانی، همه احساسات صحیح بشری، همزیستی و آسایش معنوی انسان‌ها و آرامش دل‌ها» (همان، ص ۱۰۱).

۴. خطوط کلی اندیشه و سلوک عرفانی آیت‌الله خامنه‌ای

در اینجا به اختصار خطوط کلی اندیشه عرفانی آیت‌الله خامنه‌ای فهرست وار ذکر می‌شود؛ آن‌گاه به اختصار برپایه شواهد بیان می‌شود که او خود مصداق بارز این نوع عرفان است؛ به بیان دیگر در قسمت نخست این نوشتار به بیان مفهوم عرفان شیعی در سخنان ایشان می‌پردازیم و در بخش دوم به شخصیت خود ایشان به عنوان مصداق عارف شیعی با ویژگی‌های یادشده در قسمت اول اشاره می‌کنیم.

از نظر آیت‌الله خامنه‌ای عرفان اصیل اسلامی باطن و ژرفای دین است نه مکتب دیگر یا دارای اصول و آموزه‌هایی غیر از آموزه‌های دینی. این عرفان توحیدمحور است. توحید ابعاد گسترده معرفتی، احساسی و عملی دارد. در سطح معرفت، توحید همان است که در قرآن و روایات و به تبع آن در آثار کلامی و حکمی و عرفانی ما طرح شده است. توحید در مقابل شرک است و دارای ابعاد ذاتی و صفاتی و افعالی است. در بعد گرایشی و عاطفی توحید مستلزم عشق و دلبستگی به خدا، یاد خدا و خوف و خشیت از او و توکل به او و



تسلیم او بودن و راضی بودن به رضای اوست. در بعد عملی توحید مستلزم بندگی و پرستش خدا و اطاعت از او و نفی شیاطین و طواغیت و مبارزه با آنهاست. از لوازم اجتماعی توحید، استقرار حکومت الهی است؛ حکومتی که بر پایه اراده تشریحی خداوند برپا می‌شود و شاخصه بارز آن عدالت محوری است.

رسالت پیامبران دعوت به توحید، کوشش برای استقرار حکومت الهی برای اقامه قسط و زمینه سازی برای کمال و سعادت مادی و معنوی انسان است. امامت امتداد نبوت است و امام هدایت معنوی و رهبری سیاسی و اجتماعی امت را بر عهده دارد؛ از این رو امامان معصوم عمرشان را در راه تعلیم دین به خلق، ارشاد معنوی و مبارزه سیاسی با ستمگران سپری کردند. همین رسالت را عالمان دین در عصر غیبت بر عهده دارند. اسلام افزون بر اینکه برای هدایت و سعادت اخروی انسان است، دینی اجتماعی است که برای نجات انسان و برپایی عدل و زمینه سازی برای سعادت انسان طرح و برنامه دارد.

مثل اعلا و سرمشق عرفان راستین پیامبر خدا ﷺ و ائمه اطهار ﷺ اند. سلوک راستین عرفانی پیروی از معصومان و تأسی به آنها در نظر و عمل است. آنچه در عرفان اهمیت دارد، سیر و سلوک و تربیت عرفانی بر اساس تعالیم اسلامی و سرمشق معصومان است. هدایت های علمای دین و عرفای اصیل که شاگردان مکتب معصومان اند نیز در تربیت عرفانی اهمیت بسیاری دارد.

عرفان نظری به عنوان یک دانش و حوزه‌ای برای تفکر می‌تواند مفید باشد؛ اما سیر و سلوک عرفانی چندان وابسته به عرفان نظری نیست و تنها با اشتغال به عرفان نظری نمی‌توان به مقامات عرفانی رسید؛ چنان‌که رسیدن به مراتب عالی معنوی نیز منوط به اشتغال به مباحث عرفان نظری نیست.

بسیاری از معارف عمیق و لطیف عرفانی در اشعار عارفان شاعر مانند مولوی و حافظ منعکس شده است. **مثنوی** مولوی چنان‌که خود او می‌گوید اصولِ اصولِ مولوی و

دین است. انس با این ادبیات و ترویج آن می تواند به نحو لطیفی در رواج معنویت و بسط آن مؤثر باشد.

تصوف فرقه‌ای نماینده عرفان اصیل اسلامی نیست و برخی از باورها و آداب این فرقه ها با تعالیم اسلامی فاصله دارد. برخی فرقه های صوفی مدعی تشیع که برخی اعتقادات مناقشه آمیز دارند و در مقابل مرجعیت دینی بساطی پهن کرده اند، در مسیری بی راهه می روند. در عین حال طریقت های تصوف در پهنه جهان اسلام جریان مثبتی هستند که باید از آن حمایت کرد. سه ویژگی در آنها بسیار اهمیت دارد: توجه به بعد معنوی اسلام؛ محبت به اهل بیت پیامبر و مخالفت با افراطی گری متحجرانه سلفی. اسلام از طریق همین طریقت ها توانسته است به بسیاری از نقاط جهان مثل آفریقا و شرق آسیا راه یابد و دل های حقیقت جویان بسیاری را برآید.

شبه عرفان های نوظهور نسبتی با عرفان ندارند و جز خطر و خسارت ارمغانی نخواهند داشت؛ از این رو باید با شیوه های هوشمندانه و مدبرانه با رواج این گونه جریان های بی ریشه و فریبکار مقابله کرد.

در عصر ما مکتب عرفانی نجف و اساتید این مکتب همچون ملاحسینقلی همدانی، شیخ مرتضی کشمیری، سیدعلی قاضی و علامه طباطبایی راهنمایان سلوک اصیل عرفانی اند. نوشته ها و گفتارها به ویژه نامه های سلوکی این بزرگان در تربیت عرفانی و رشد معنوی بسیار راهگشاست.

عرفان مطلوب اسلامی جمع بین معرفت و بصیرت، سلوک و تهذیب نفس، مجاهده و فعالیت سیاسی و اجتماعی برای اصلاح افراد و ایجاد دگرگونی در اجتماع و برقراری قسط و عدل است. ضعفی که در برخی بزرگان عرفان ما دیده می شود، کم توجهی به بعد اجتماعی اسلام است؛ از این رو به بعد اجتماعی عرفان باید بیشتر توجه کرد و عرفان را از محصور ماندن در محدوده خلوت فردی به در آورده، به میدان عمل اجتماعی و انقلابی کشید.

برای اینکه عالم و عارفی وارد میدان فعالیت اجتماعی تحول ساز شود، علاوه بر رسوخ در معارف اسلامی، باید با فرهنگ و معارف زمانه و چالش‌ها و مقتضیات آن آشنا باشد و از دانشی گسترده در این حوزه‌ها برخوردار باشد.

آیت‌الله خامنه‌ای خود مصداق بارز و برجسته از عالم و عارف شیعی است. او علم و بصیرت، زهد و طهارت و مبارزه و مجاهدت را در شخصیت و زندگی‌اش جمع کرده است. این عناصر را از عنفوان جوانی در وجودش می‌توان دید. کتاب **طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن** که در اوایل دهه پنجاه شمسی مباحث آن ارائه شده است، این بینش را به خوبی نشان می‌دهد. زهد و تقوا و بی‌اعتنایی به دنیا از اوان طلبگی تا دوران رهبری را می‌توان در زندگی بسیار ساده و دور از تشریفات و تجمل او یافت. زندگی او چنان بود که هنگامی که یکی از دوستانش به نام آقای ربانی املشی به مشهد آمد و چند روزی در منزلشان اقامت داشت، گمان کرد که ایشان اثاثیه منزلشان را به جای دیگری انتقال داده‌اند و از اینکه از ایشان شنید که اثاثیه‌شان همین است که در منزل هست، تعجب کرد (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۹، ص ۱۶۲).

او در کنار تلاش‌های علمی و سیاسی همواره دغدغه سیر و سلوک و تهذیب نفس داشته، با استادان این وادی همچون آیات عظام امام خمینی، بهجت، بهاء‌الدینی و حسینی تهرانی در ارتباط بوده و از انقباس قدسیه این بزرگان فیض می‌برده است. هنگامی که در زاهدان توسط ساواک دستگیر می‌شود، تنها کتابی که در کنار قرآن به همراه داشته **تذکره المتقین** بوده که حاوی تعالیم سلوکی و نامه‌های عرفانی عرفای مکتب نجف است (همان، ص ۱۱۹). این امر نشان دهنده اهمیت سلوک معنوی در زندگی اوست. به گواهی شاهدان و هم‌بندهایشان و مطابق آنچه در خاطراتشان آورده است، شب‌ها و روزهای زندان ساواک را با عبادت و تلاوت قرآن می‌گذرانده است؛ چنان‌که خود می‌گوید: «در شب‌های ماه رمضان [در زندان ساواک] برای من فرصت تلاوت، دعا و ذکر فراهم شد. به یاد می‌آید

که در شب عید فطر، نماز مستحبی هزار "قل هو الله احد" را خواندم که در آن در رکعت اول پس از حمد، هزار بار سوره توحید خوانده می شود ... در پنجمین زندان ... فرصت هایی بود که از جهت تربیت نفس و توجه به پروردگار و تدبر در آیات قرآن و مفاهیم بلند آن، برایم بسیار سودمند بود» (همان، ص ۱۸۴).

مبارزات و مجاهدات خستگی ناپذیری را می توان در بازداشت ها، زندان ها و شکنجه های طاقت فرسایش در دوران رژیم ستمشاهی در اسناد معتبر مشاهده کرد. در خاطراتشان می گویند: «در حین شلاق زدن، یکی از آنها [شکنجه گران ساواک] بالای سرم آمد و از من می خواست از فلان کس یا از نهضت اسلامی بیزاری بجویم. من اظهار مخالفت می کردم و آنها به زدن ادامه می دادند، تا اینکه از هوش رفتم» (همان، ص ۲۱۱). گاهی شکنجه های روحی از شکنجه های جسمی هم دردناک تر بود. «من در این زندان شاهد شکنجه ی تعدادی از شاگردان خاص خود بودم ... از جمله این افراد سیدعباس موسوی قوچانی بود [او بعداً در جنگ تحمیلی به شهادت رسید] ... وقتی از زیر شکنجه برمی گشت، آن چنان ناله هایی می کرد که دل انسان را ریش ریش می کرد. او را به گونه ای وحشیانه و بی سابقه شکنجه می کردند. یک روز او را بردند شکنجه کردند و برگرداندند. ساعتی بعد دوباره او را بردند و شکنجه کردند و برگرداندند. باز همین که ساعت خواب شبانه فرارسید، مجدداً او را احضار کردند و تحت شکنجه قرار دادند و برگرداندند. در نیمه شب هم او را به اتاق شکنجه می بردند. من شب و روز فریاد و ناله او را می شنیدم و با هر ناله ای که می کرد، دلم آتش می گرفت. شکنجه او ددمنشی نفرت انگیزی بود که نظیر نداشت ...» (همان، ص ۲۲۲).

او بارها در حین بازجویی با شجاعت تمام به سفاکان ساواک می گفت که شکنجه ها و فشارهای شما بیهوده است و من از مرگ بیمی ندارم و آماده شهادت هستم. وی می گوید هنگامی که در زاهدان بازداشت شدم «به او [سرهنگ پلیس] گفتم: قبلاً مرا در بیرجند



دستگیر کردند و به نزد رئیس پلیس بردند. حرفی را که آنجا زدم، برای شما هم تکرار می‌کنم. به او گفتم شما مأمورید و من هم مأمورم. من موظفم رسالت دینی خود را انجام دهم، شما هم می‌توانید وظیفه‌ای را که بر عهده دارید، انجام دهید. شما کاری بیش از کشتن من از دستتان بر نمی‌آید و من خود را برای کشته شدن آماده کرده‌ام؛ پس مرا از چه می‌ترسانی؟» (همان، ص ۱۰۹).

آیا بدون معرفت عمیق و نیل به یقین و عشق به حق و تربیت نفس و اعراض از دنیا، یک جوان بی پناه در دست دشمن قدرتمند می‌تواند چنین رفتار کند؟ شکی نیست که اگر پیروزی انقلاب اسلامی قدری به تأخیر می‌افتاد، ساواک هرگز نمی‌توانست چنین مبارز بی باک و روح ناآرامی را تحمل کند و بالاخره در زیر شکنجه‌های ساواک به شهادت می‌رسید؛ چنان‌که پس از انقلاب هم وجودش برای دشمن قابل تحمل نبود و او را تا آستانه شهادت پیش برد. عرفان و مجاهده راستین این است؛ و الا در خانه امن و راحت بر پشتی نرم تکیه‌دادن و ذکرگفتن و اعمال مستحبی را به‌جا آوردن کار چندان دشواری نیست.

نتیجه‌گیری

عرفان شیعی در نظر و عمل و بیان و بنان آیت‌الله خامنه‌ای بر محور توحید است. توحید فقط یک اصل نظری کلامی و فلسفی و عرفان نیست. توحید محور حیات معنوی است که در باور، احساس و عمل تجلی می‌کند. وحی، نبوت و امامت منبع معارف توحیدی است که با تعلیم و تربیت انسان او را به سعادت نهایی که همانا لقای الهی است، رهنمون می‌شود. تفکر و تعلم و تزکیه نفس با سلوک در صراط شریعت و عبادت و انس و ارتباط قلبی با خدا در کنار مجاهده برای رفع ستم و استقرار عدالت خطوط کلی سلوک ایمانی و عرفانی است.

منابع

- * قرآن کریم.
۱. آمدی تمیمی، عبدالواحد؛ **غور الحکم و درر الکلم**؛ بیروت: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۲۶ق.
 ۲. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)؛ **التوحید**؛ تصحیح هاشم حسینی؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ق.
 ۳. خامنه‌ای، سیدعلی؛ «روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا» در **دیدگاه توحیدی**؛ گردآوری از مصطفی ایزدی و قاسم مسکوب؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷.
 ۴. —؛ **اخلاق و معنویت در آینه نگاه مقام معظم رهبری**؛ تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۸۶.
 ۵. —؛ **طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن**؛ قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی انتشارات صهبا، ۱۳۹۲.
 ۶. —؛ انسان ۲۵۰ ساله؛ ج ۸۶، تهران: مؤسسه ایمان جهادی، ۱۳۹۸.
 ۷. —؛ **خون دلی که لعل شد**؛ گردآورنده به زبان عربی محمدعلی آذرشب؛ ترجمه محمدحسین باتمان غلیچ؛ ج ۱۴، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۹۹.
 ۸. فیض کاشانی، ملامحمد محسن؛ **عین الیقین**؛ بیروت: دار الحوراء، ۱۴۲۸ق.
 ۹. کلینی، محمد بن یعقوب؛ **الکافی**؛ تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
 ۱۰. مجلسی، محمدباقر؛ **بحار الأنوار**؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
 ۱۱. مقرم، عبدالرزاق، **مقتل الحسین**ؑ؛ بیروت: مؤسسة الخرسان، ۱۴۲۶ق.